گفت‌وگوی «جوان» با برادر مهندس شهید علی حسینی کاهکش از شهدای بسیجی مدافع حرم

تک‌تیراندازی که در ۴۰ روز ۴۰ داعشی را به درک رساند

علی هنگام رفتن ۳ میلیون تومان از حسابش برداشت تا برای بچه‌های یتیم سوری لباس و اسباب‌بازی بخرد

■ احمد محمد تبریزی

ماندگارترین صحنه‌ای که از شهید علی حسینی کاهکش در ذهنمان مانده، جمله‌ای است که او با ماژیک سبز روی دیواری نوشته است: «اینکه تیر یا ترکش به تو و من اصابت کند و بمیریم که شهادت نیست. دشمن هم با تیر و ترکش می‌میرد. شهادت آن زمان شهادت است و زیباست که به تکلیف عمل کرده باشیم و مزد و اجر آن را خداوند تعیین کند و آن موقع است که شهادت، شهادت است و عندربهم یرزقون است...» جمله‌ای که خیلی سریع در فضای مجازی پخش شد و نام شهید حسینی کاهکش را سر زبان‌ها انداخت. شهید حسینی کاهکش به عنوان تک‌تیرانداز در سوریه حضور داشت و توانسته بود در مدت کوتاهی که آنجا حضور دارد تلفات زیادی از تروریست‌های تکفیری بگیرد. این شهید که مدرک مهندسی برق قدرت داشت و در شرکت نفت کار می‌کرد، وضع مالی خوبی داشت و بارها کردن همه موقعیت‌های خوبش بسیجی‌وار عازم دفاع از حریم اهل‌بیت می‌شود و بهمن سال گذشته به درجه رفیع شهادت نائل می‌آید. رضا حسینی کاهکش برادر شهید در گفت‌وگو با «جوان» ویژگی‌های شخصیتی برادر را برایمان بازگو می‌کند.

دوران کودکی‌تان همراه با علی آقا در چه حال و هوایی گذشت؟

ما در خانواده‌ای هفت نفره و نسبتا شلوغ بزرگ شدیم. من متولد ۵۹ بودم و علی متولد ۶۳ بود. خانواده ساده و زندگی معمولی داشتیم و علی در چنین فضایی بزرگ شد. پدرمان جانباز جنگ است و همان سال ۵۹ در خرمشهر جانباز شد. در خانواده نماز و روزه و مسائل اعتقادی سر جایش بود. علی بیشتر از ۱۰ سال عضویت فعال بسیج را داشت و در کل خیلی بچه فعالی بود. تحصیلات دانشگاهی داشت و مهندسی برق قدرت خوانده بود و در شرکت توربین از زیرمجموعه‌های شرکت نفت در مناطق نفت‌خیز اهواز کار می‌کرد. شکر خدا وضع مالی خوبی داشت.

با توجه به تحصیلات و شغل‌شان چرا تصمیم به رفتن گرفتند؟

می‌گفت به خاطر ظلمی که در حق مردم سوریه می‌شود می‌خواهم بروم. من به عنوان برادر به علی گفتم آنجا جنگ و گلوله و آتش است و حضورت در سوریه خطرات زیادی دارد و شرایط را برایش توضیح دادم. علی در جواب حرف‌هایم می‌گفت اگر ما الان به سوریه نرویم باید با تروریست‌ها داخل اهواز بجنگیم. می‌گفت اینها می‌خواهند حرم حضرت زینب(س) را خراب کنند و ما باید برویم تا نگذاریم داخل حرم بشوند و به حرم حضرت آسیبی برسانند. در رفتن مُصر بود و می‌گفت باید بروم.

از چه زمانی فکر رفتن به سرشان افتاد؟

مدت‌ها بود که در فکر رفتن بود ولی امکان رفتن برایش مهیا نمی‌شد. دی ماه سال گذشت بالاخره توانست اعزام شود و در همان اولین اعزامش هم شهید شد. حدود ۴۰ روز آنجا بود که در عملیات آزادسازی نبل و الزهرا شهر شیعه‌نشین شهید شد. علی آنجا تک‌تیرانداز بود.

اینکه در شرکت نفت کار می‌کرد و فکر دفاع از حرم به سرش افتاد خیلی عجیب است.

سر پر شوری داشت و بچه پرشوری بود. بسیار نترس و مثبت بود. طوری نبود که بگوییم از سر بیکاری یا اجبار به سوریه رفت بلکه کاملاً داوطلبانه اقدام به رفتن کرد.

علی آقا حرف برخی‌ها که می‌گویند مدافعان حرم برای پول به سوریه می‌روند را کاملاً رد می‌کند. چون کارمند شرکت نفت بوده و قطعاً وضع مالی خوبی داشته است؟

خیلی از کسانی که این حرف‌ها را می‌زدند وقتی داستان زندگی علی را فهمیدند از حرفشان برگشتند. دوست دیگری به نام سید حسن موسوی داریم که آنجا مجروح شد و پس از مدتی که حالش بهتر شد دوباره به سوریه رفت. ایشان هم مدرک کارشناسی ارشد دارد و روی نفتکش‌های شرکت‌های خصوصی در امارات کار می‌کند. دریافتی ایشان حدوداً ماهی ۲۰ هزار دلار است که به پول خودمان نزدیک به ۷۰ میلیون دریافتی در ماه دارد. آیا او هم برای پول رفت؟ اصلاً چنین چیزی نیست. آدم چیزهایی می‌شنود و ناراحت می‌شود. علی یک سمند صفر اسپرت داشت که خیلی تمیز از آن نگهداری می‌کرد. موتورش هم ۸ میلیون قیمت داشت که در خانه مانده است. رزمندگان مدافع حرم به خاطر اعتقاداتشان به سوریه و عراق می‌روند. می‌روند تا به حرم آسیبی نرسد یا این تروریست‌ها جرئت نزدیک شدن به مرزهای ایران را پیدا نکنند. همگی عقیده دارند باید همانجا جلویشان را بگیرند تا جرئت نزدیک شدن به ایران را پیدا نکنند.

شهید در عین تفکرات معنویشان به زندگی مادیشان هم می‌رسید؟

اصلاً طوری نبود که بگوییم بچه نداری بود. نمی‌دانم چرا برخی از مردم این حرف‌ها را قبول می‌کنند و می‌گویند مدافعان حرم ۵۰ میلیون تومان گرفته‌اند تا به سوریه بروند یا وارد جمعی می‌شوم که می‌گویند این بچه‌ها پول هنگفتی گرفته‌اند. چنین حرف‌هایی ناراحت‌کننده است. ببینم کسانی که می‌گویند این بچه‌ها ۱۰۰ میلیون گرفته‌اند خودشان حاضرند این پول را بگیرند و وارد میدان جنگ شوند؟

می‌دانید علی آقا چقدر حقوق می‌گرفت؟

دقیق نمی‌دانم ولی بالای ۲ میلیون در ماه حقوق می‌گرفت. از لحاظ مالی و کاری تأمین بود و مشکل مالی نداشت.

شما برادر و همدم شهید بودید و بیشتر از هر کسی از رازهایش خبر دارید. جوانی که درس خوانده و کار خوبی هم دارد، چه دلیلی او را به سوریه میان جنگ و آتش می‌کشاند؟

باور کنید خودم هم مانده‌ام. قبل از رفتن خیلی با علی صحبت کردم و شرایط آنجا را توضیح دادم تا بلکه از رفتن منصرف شود. چون همین یک برادر را داشتم و برادر دیگری ندارم. همین دو پسر بودیم و مادرمان ناخوش احوال بود و الان بعد از شهادت علی حالش بدتر هم شده است. تمام اینها را به علی گفتم ولی او انتخابش را کرده بود.

پدر و مادر چه نظری داشتند؟

علی به آنها می‌گفت رضایتنامه‌ام را امضا کنید و راضی به رفتنم باشید؛ می‌گفت دوست دارم با رضایت شما بروم. رضایتنامه را امضا کردند و در آخر او به سوریه رفت و از آنجا به خانواده زنگ می‌زد. روز آخر که می‌خواست برای عملیات برود گفت که ما داریم به عروسی می‌رویم و معلوم نیست کی بتوانم تماس بگیرم و نگران نباشید. فردای آن روز حدود ساعت ۳، ۴ صبح عملیات شروع شد که حدود ساعت ۱۰:۳۰ شهید می‌شود. به خاطر شرایط عملیات علی خیلی جلو می‌رود و پس از شهادتش بچه‌ها امکان آوردن پیکر علی به عقب را نداشتند. پیکرش در معرکه ماند تا شب آن را به عقب برمی‌گردانند. علی ۱۲ بهمن شهید شد و پیکرش را شانزدهم آوردند.

از شنیدن خبر شهادت برادر کوچک‌ترتان چه احساسی داشتید؟

اصلاً باور کردنی نبود. چون علی تک‌تیرانداز بود و تک‌تیراندازها معمولاً جلو نمی‌روند. چون اسلحه‌شان دوربین و برد زیادی دارد همان عقب می‌مانند. علی خیلی شجاع و نترس بود و برای این عملیات خیلی جلو رفته و در تیررس قرار گرفته بود. ما اصلاً فکر نمی‌کردیم علی روزی شهید شود. شب به ما اطلاع دادند و ما خیلی پریشان بودیم و حالمان بد بود. فرمانده‌شان به نام سردار احمد مجدی هم از بچه‌های اندیمشک همان روز شهید شد. طبق آماری که به ما دادند، علی بیش از ۴۰ داعشی را با قناسه کشته بود.

با توجه به اینکه شهید نظامی نبود تک‌تیراندازی را از کجا یاد گرفته بود؟

از بچگی به سلاح‌های جنگی خیلی علاقه داشت و در مانورها شرکت می‌کرد. ۱۱ سال عضو فعال بسیج بود. زمان آموزشی که با علی صحبت کردم گفت در آموزش، اسلحه قناسه را انتخاب کرده و همانجا دوره تکمیلی را گذراند و تک‌تیرانداز شد.

جالب اینجاست اصلاً به چهره شهید نمی‌خورد که در قامت یک تک‌تیرانداز در میدان نبرد می‌جنگیده است؟

دوستانش هم در سوریه می‌گفتند علی تو چرا ریش نمی‌گذاری که او هم در جواب می‌گفت خوب بودن که به ریش نیست. آنجا هم خیلی به خودش می‌رسید. موقع رفتن به عملیات اصلاح می‌کرد و ادکلن می‌زد. روزی که می‌خواست به سوریه برود ۳ میلیون تومان از حسابش برداشت و برای بچه‌هایی در یک پرورشگاه لباس، دارو و اسباب‌بازی خریده بود. غذاهای مازاد مقرشان را برای خانواده‌هایی که وضعشان اسفناک بود، می‌برد. فرمانده‌شان می‌گفت دو تا از بچه‌ها را به دنبال علی فرستادم تا ببینم او شب‌ها از مقر با پلاستیک کجا می‌رود که می‌بیند غذاها را دم خانه خانواده‌هایی که وضع خوبی ندارند، می‌برد. بعد فرمانده‌اش خودش چند غذای دیگر به آن غذاها اضافه می‌کند و دو نفر را به کمک علی می‌فرستد. کسانی که صحبت پول می‌کنند بدانند اگر علی به خاطر پول می‌رفت ۳ میلیون از حسابش برنمی‌داشت تا برای بچه‌هایی که ایرانی نیستند هزینه کند.

به همین خاطر می‌گویند از روی ظاهر نمی‌توان قضاوت کرد؟

دوستان صمیمی‌اش در آنجا می‌گفتند که از برخی می‌شنویم که می‌گویند علی برای این معرکه نیست و چه کسی او را به اینجا آورده که تند تند اصلاح می‌کند و ادکلن می‌زند. علی برای شناسایی به صورت داوطلبانه می‌رفت. اولین شهید گردانشان برادرم بود. در عملیات با اینکه تک‌تیرانداز بود و لزومی نداشت جلو برود ولی از کمینش بیرون آمد، سلاحش را برداشت و با خودش برد که همانجا به سرش شلیک می‌کنند و او به شهادت می‌رسد. نیروهای ایرانی صحبت داعشی‌ها را در بیسیم شنود می‌کردند که می‌گفتند تک‌تیرانداز را بزنید چون تلفات دارد می‌گیرد.

این بچه‌ها را تازه با شهادتشان می‌توان کشف کرد و فهمید.

دقیقاً. علی عکس‌های دیگری با عینک دودی و جلیقه دارد که خیلی شیک افتاده و هر کسی ببیند باورش نمی‌شود اینها متعلق به یک رزمنده است. دوستانش به او می‌گفتند علی خوش تیپ. یک روز در محله‌مان یکی از بچه‌هایی را که زباله جمع می‌کنند، دید و وقتی از او درباره کار و وضع زندگی‌اش پرسید هر چه پول در جیبش داشت را به پسر داد. این آدم‌ها با خدا معامله کردند.

متنی که شهید روی دیواری نوشته و در فضای مجازی دست به دست می‌شود را کجا نوشته‌اند؟

حلب در آسایشگاهی که می‌خوابید این جمله را نوشته و دوستانش عکسش را گرفتند و چاپ کردند و در بنر و قاب برای پدرم آوردند. خودمان هم آنطوری که باید و شاید علی را نشناختیم. علی خیلی بچه توداری بود. نمی‌گفت چه کار می‌کنم. اگر ما نمی‌دیدیم نمی‌گفت به چه کسی کمک می‌کند. به ما هم نگفت ۳ میلیون از حسابم خالی کردم و برای بچه‌ها لباس و اسباب‌بازی خریده‌ام. اینها را ما تازه بعداً از دوستانش شنیدیم. حتی تمدید کرده بود که برنگردد. به خودم در تلفن گفت برنمی‌گردم و سردار طاهری که به خانه‌مان آمد گفت خیلی التماس کرد که بماند. اگر علی شهید نمی‌شد مطمئناً برنمی‌گشت و همانجا می‌ماند.

شهید از زبان پدر

من الان هر گاه به مسجد حضرت رسول(ص) که زمانی علی به آنجا می‌رفت می‌روم، دوستان می‌گویند علی در هر مناسبتی چه شادی و چه عزا در مسجد برگزار می‌شد، حضور داشت. چند وقت پیش سر مزارش رفتم و آقایی آمد و خودش را معرفی کرد و گفت علی برای مراسماتمان هر کاری که از دستش برمی‌آمد انجام می‌داد و حالا آمده‌ام تا برایش فاتحه‌ای بخوانم. دوستانش می‌گفتند علی همیشه خوش‌تیپ، خوشرو و بی‌آزار بود. پسربچه‌ای برای کارگری یکی از همسایه‌ها آمده بود که سر و وضع جالبی نداشت. علی وقتی پسر را دید و از کار و زندگی‌اش پرسید ۵۰، ۶۰ هزار تومان به او پول داد تا ناهار خوبی برای خودش بگیرد. علی با همکاران و دوستانش برخورد خوبی داشت. دو سالی می‌شد که در فکر رفتن بود. می‌گفت بابا الان موقعیتی است که من بروم و اگر نروم دیگر حضورم به چه دردی می‌خورد. اگر چهار جوان مثل من جلوی اینها را نگیرند چند ماه دیگر در بانه و مریوان و شهرهای مرزی باید با اینها بجنگیم. گفت بابا می‌روم اگر خدا قبول کرد و من را قابل دانست شهید می‌شوم، اگر نه این دین گردنم هست و باید بروم. می‌گفت من تصمیم گرفته‌ام در این راه قدم بگذارم و از این راه بهتر هم چیزی نیست. خدا گواه است ممکن است از چشم خودم بدی دیده باشم ولی از علی جز احترام و محبت به پدر و مادر چیزی ندیدم.

نگاه

شهدا نبودند فاتحه حال و احوالمان خوانده می‌شد

■ علیرضا محمدی

بهانه نوشتن این یادداشت، برگه‌ای به جا مانده از شهید مهدی ثامنی‌راد از شهدای مدافع حرم است که در آن گواهی داده پول‌های واریز شده به حساب مورد نظرش متعلق به مؤسسه خیریه مهدیه است و نه او و نه ورثه‌اش هیچ دخل و تصرفی در آن ندارند. این برگه آدم را یاد فیش‌های نجومی می‌اندازد که این روزها از گوشه و کنار سر درمی‌آورند و فضای مجازی را در بر می‌گیرند و شمردن صفرهای اعداد و ارقامشان با روح و روان آدمی بازی می‌کند.

تفاوت بین اینها تنها در اعداد و ارقام و حتی نیت صاحبانشان نیست. روندی طی شده که حالا هر دو را به این نقطه رسانده است. شاید نجومی‌ها روزی از آقا مهدی انقلابی‌تر بودند. دلشان برای نظام اسلامی بیشتر می‌تپید و مویشان را هم برای اعتلای آن سفید کرده باشند. اما یک چیزی این وسط‌ها گم شد که فقط گم کرده نجومی‌ها نیست. کلیت جامعه ما از ارزش‌هایی که خلاصه‌اش در اسلام انقلابی و ناب محمدی است، عقب‌نشینی کرده است. عوام و خواص هم ندارد. باید قبول کنیم خیلی چیزها را از دست داده‌ایم. گیریم فلان تفکر یا حزب سیاسی لی‌لی به لالای مدیران گذاشت و به مرور آقایان تافته جدا بافته شدند. اما سهم ما به عنوان آدم‌هایی که از پایین به آن بالایی‌ها نگاه می‌کنیم کمتر از آنها نیست. قرار نبود حرف زور توی کتمان برود که انگار رفته است. قرار نبود چشم و هم‌چشمی و تجمل‌گرایی داشته باشیم که انگار داریم و خیلی چیزها توی قرار و مدارمان با امام و شهدا نبود که حالا زیر قول‌مان زده‌ایم.

اما این گمشده چیست که نه پیش ماست و نه پیش نجومی‌ها. این گمشده را کجا می‌توان جست‌وجو کرد؟ قاعدتاً با توجه به صفحه‌ای که این یادداشت در آن نوشته می‌شود، پاسخ روشن است و جواب را باید نزد شهدا یافت. درستش هم همین است! منتها دلیل و مدرک دارم که این حرف را می‌زنم! کلی شاهد و سند که یکی از آن اسناد، همین گواهی نامه شهید ثامنی‌راد است.

اگر در محل کارمان این یادداشت را می‌خوانیم، یک دقیقه فکر کنیم امروز چقدر از حق بیت‌المال را به لحاظ زمانی هدر داده‌ایم. آن وقت شهید مدافع حرم محمد کامران را به یاد بیاوریم که به قول برادرش، هر کار اضافه‌ای که در محل کارش اعم از چای خوردن، استراحت، حرف‌های شخصی و... انجام می‌داد را می‌نوشت و سر برج از اضافه‌کارش کم می‌کرد. یا شهید عبدالحسین موسوی‌نژاد از شهدای مبارزه با پژاک که سال ۹۰ شهید شد، تلفن‌های شخصی در محل کارش را تایم می‌گرفت و پولش را توی شیشه مربای کنار دستش می‌انداخت و سر آخر همه را به مخابرات یگانش تحویل می‌داد. اینها در دهه ۶۰ و «اوج برتری تفکر حزب‌اللهی در عصر هژمونی گفتمان سرمایه‌داری» زندگی نمی‌کردند. مال همین زمانه ببر و بکن و بردار و درروی ما بودند.

مثال شهید ثامنی‌راد و کامران و موسوی‌نژاد مرتبط با قضیه بیت‌المال بود که قرابت زیادی با قضیه فیش‌های نجومی دارد. اما اگر خوب نگاه می‌کنیم، اصل قضیه مربوط به سرخم نکردن، کوتاه نیامدن و برسر عهد و پیمان ماندن است. یک اندیشمندی گفته بود شهدای مدافع حرم هزینه گسترش توحید و عدل را می‌پردازند. اگر خوب نگاه کنیم آنها دارند جور زمانه خفته و خفه ما را می‌کشند تا راه نجات و تنفسی داشته باشیم. اگر قرار بود به چشم‌هایمان عادت دهیم تنها فیش‌های نجومی را ببینند که باید فاتحه روح و روانمان خوانده می‌شد. حالا یکبار هم گواهی نامه‌ای را نگاه کنیم که یک جوان دهه شصتی در محله کارخانه قند ورامین از خود بر جای گذاشته تا مبادا در کار خیری که بی‌منت برای مستمندان در یک مؤسسه خیریه انجام می‌دهد، ذره‌ای شک و شبهه به وجود بیاید. اسناد شهدا مثل نام و یاد شهداست که اکسیژن زمانه ما می‌شود. اگر اینها نبودند. .. الفاتحه!

سلام علیکم

با احترام ضمن آرزوی توفیق و پیروزی به استحضار کلیه اعضای هیئت عامل مرکز نیکوکاری مسجد مهدیه کارخانه قند ورامین می رساند که انتخاب مهدی ثامنی راد برای پیشرفت کارهای مرکز یک حساب در بانک تجارت به شماره حساب ۹۰۹۳۵۷۲۸۶۳ و شماره کارت ۶۲۷۳۵۳۱۳۰۵۱۲۸۸۲۳ جهت دریافت دستگاه کارت خوان افتتاح نموده که کلیه موجودی این حساب در هر زمانی متعلق به مرکز می باشد و انتخاب و خانواده و ورثه انتخاب حق هیچ گونه دخل و تصرف در زمان حیات و ممات خویش به این حساب را ندارم. و باز هم تکرار می دارم که سرمایه این حساب متعلق به مرکز نیکوکاری مسجد مهدیه می باشد.

و من الله التوفیق

مهدی ثامنی راد

حاج آقای افشار

آقای امیر حسینعلی پور

جدول

طراح: علیرضا سجادی فر ■ شماره ۴۸۶۳

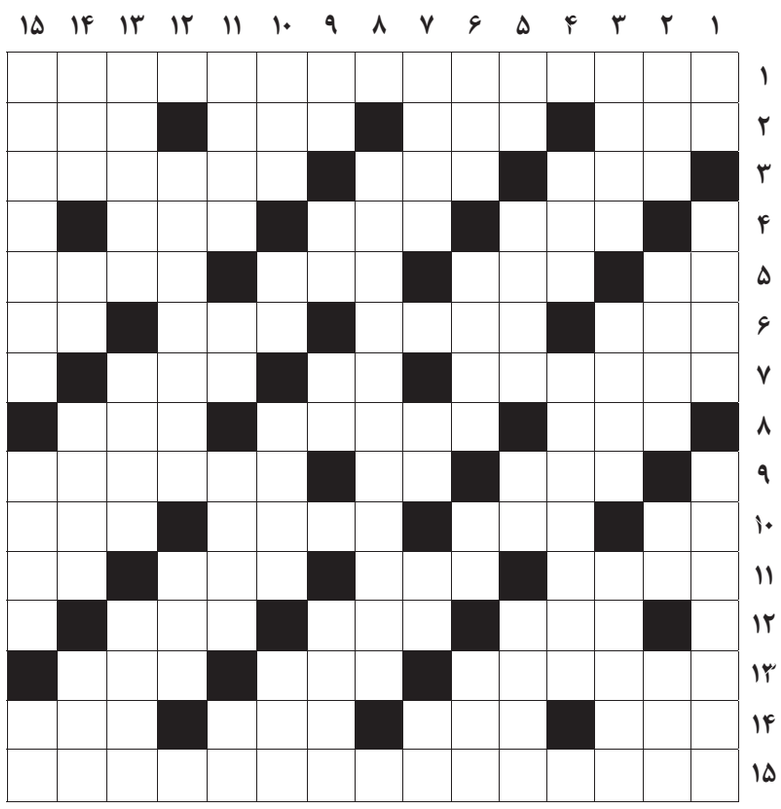

از راست به چپ

■ ۱- تابلوی ونگوک، نقاش نامدار هلندی ■ ۲- استخوان ران - زمینی برای مسابقات تنیس - جدا - ریسمان ■ ۳- پرده دری - نخست وزیر سابق انگلیس - هنرپیشه سریال یوسف پیامبر ■ ۴- مال و دارایی - سیل - نهی از آمدن ■ ۵- دهان - واژه - دوستی - تنبل فلک زده ■ ۶- هنر انگلیسی - از دین برگشته - LCD لمسی - شلوار جین ■ ۷- دسته‌ای بزرگ از میلیون‌ها ستاره - پرحرفی - نوعی پرنده ■ ۸- درس خوانده - از ملزومات نقاشی دانش آموزان - هراس ■ ۹- قربانگاه حاجیان - مادر لر - بمب پرتاب کردنی ■ ۱۰- آسیب - شکایت - اثر و رد - به کمربندند ■ ۱۱- تباه‌کننده هر نظام اداری - ستاره فوتبال دنیا - داستان - نفس ■ ۱۲- دوست - درجه هدفگیری برای توپخانه - گاو تبتی ■ ۱۳- فلز نرم و نقره‌ای رنگ که برای آزمایشات پرتونگاری از بدن استفاده می شود - همداستان رامین - ربودن ■ ۱۴- خودداری کردن - تراوشات مایعات - ابر سرشانه - مظهر زیبایی ■ ۱۵- ورزشگاه تیم رئال مادرید

از بالا به پایین

■ ۱- شعله آتش - خون آشام - فیلمی تاریخی مذهبی به کارگردانی ریچارد فلایشر، محصول ۱۳۶۱ ایتالیا ■ ۲- اثر چربی روی لباس - داروی زحم - کشور ورافتاده! - اجداد ■ ۳- خوش قد و قامت - صحبت کردن - مقابل آباد ■ ۴- دوش و کتف - سازمان همکاری میان‌دولتی است که برای همکاری‌های چندجانبه امنیتی، اقتصادی و فرهنگی تشکیل شده و چین، روسیه، تاجیکستان، قزاقستان، قرقیزستان و ازبکستان عضو دائم آن هستند ■ ۵- مساوی - حالت کما - خاندان - مهاجم تیم ملی انگلیس ■ ۶- حیوان مسابقه‌ای - زمزمه کردن - اراده - فلسفه ارسطو ■ ۷- گوشت کبابی - اسم آذری - همدم چوپان - دویدن ■ ۸- میزبان المپیک تابستان امسال ■ ۹- برگ برنده - برج کج - شهر حضرت عبدالعظیم - آمدن ■ ۱۰- فرش و گستردنی - همراه آشغال - رفتگر - وسیله دفاعی جنگ‌های قدیم ■ ۱۱- مقیاس وزن برای مایعات برابر چهار لیتر - پایه و اساس - بیماری کم شدن گلبول‌های سرخ - هرگز عرب ■ ۱۲- سلاح مشهور غرب وحشی - واحد شمارش احشام ■ ۱۳- طبقات جهنم - تعظیم کردن - کاشف قاره امریکا ■ ۱۴- کلمه پرسشی - مخترع تلفن - ششمین معصوم - ثروتمند ■ ۱۵- خط زیبای فارسی - نام تجاری یخدان - خدای دراویش

جدول سودوکو

ارقام ۱ تا ۹ را طوری قرار دهید که در هر ردیف، ستون و مربع‌های کوچک سه در سه فقط یک بار به کار روند.

	۴	۷			۹	۸		
					۱			
		۳				۶		
	۷		۳	۲				۴
۸	۲							
				۴	۵			۲
	۹		۲				۶	
۵			۹				۱	
۴	۸						۳	

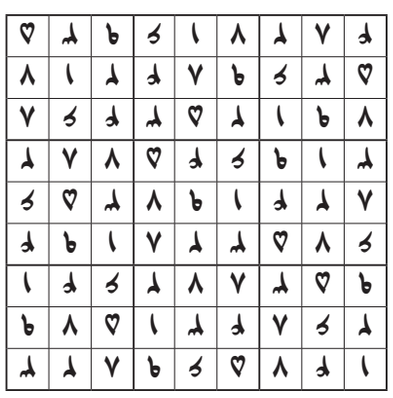

جدول کلمات متقاطع
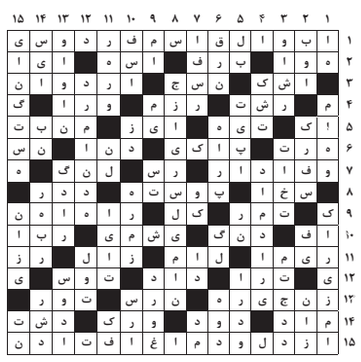
پاسخ جدول شماره ۴۸۶۲